

Andishe-e-Taqrib.37 Vo1.14.No.2.Summer 2018 P 65-97	اندیشه تقریب سال چهاردهم شماره دوم ، تابستان ۱۳۹۷ پیاپی ۳۷ ص ۶۵-۹۷
-----------------------------------------------------------	--------------------------------------------------------------------------

بررسی تطبیقی عدم جواز ولایت پذیری از کفار

مهديه شريفى نسب انارى^۱

چکیده

در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که مسلمانان را از پذیرش ولایت کفار برحذر داشته است؛ از این رو تفسیر و تبیین این آیات از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا برخی با استناد به این آیات و تأکید بر غیراخلاقی بودن چنین امری، قرآن را حاوی مسائل اهانت‌آمیز پنداشته‌اند. در نوشتار حاضر با تأکید بر تفاسیر و به صورت تطبیقی ضمن مشخص شدن مفهوم ولایت و تبیین آیات نافی ولایت‌پذیری از کفار، این نکته روشن شده است که حکم کلی قرآن کریم نفی تولی کفار است و به طور مطلق و به هیچ وجه نباید از این خط قرمز عبور کرد، مگر در صورت تقیه؛ منتها نفی تولی کفار به معنای بی‌احترامی و نفی هرگونه ارتباط مسالمت‌آمیز نیست؛ خصوصاً درباره کافران غیرحربی؛ چنان‌که شواهد قرآنی و ادله حرمت سند واضح و گویایی برای این مدعاست.

واژگان کلیدی: ولایت، کافر حربی، کافر غیرحربی.

۱. دانشجوی دکتری تفسیر تطبیقی جامعه‌المصطفی العالمیه (sharifi.anari@yahoo.com).

رابطه امت و جامعه اسلامی با جهان خارج از جمله مباحثی است که انکار آن امری غیرممکن است. وقتی بحث رابطه و نظر اسلام درباره آن مطرح می‌شود، به‌طور طبیعی این سؤال پیش می‌آید که رابطه هر فرد مسلمان با غیرمسلمانان چگونه باید باشد. در مقیاسی وسیع‌تر، این همان پرسش از رابطه خارجی امت یا جامعه اسلامی است. در حقیقت وقتی می‌گوییم دین در تمام امور و شئون زندگی دینداران دخالت و نظر دارد، یکی از این امور که از مهم‌ترین و حساس‌ترین آن‌ها نیز هست، ایجاد ارتباط صحیح و مطابق با خواست و احکام اسلامی با غیرمسلمانان است. توجه به این نکته زمانی اهمیت خود را نشان می‌دهد که از سویی در آیات بسیاری مسلمانان از دوستی با کافران و پذیرش ولایت آن‌ها نهی شده‌اند و از سوی دیگر در برخی از نوشته‌ها که به‌طور عمده در دوره معاصر از سوی دگراندیشان و مخالفان اسلام نگاشته شده، چنین اظهار شده که پاره‌ای از آیات قرآن با اخلاق سازگار نیست و غیراخلاقی به شمار می‌آید.

یکی از این اتهام‌های اخلاقی که بر قرآن روا داشته شده، ناظر به آیاتی است که به مسلمانان و مؤمنان توصیه کرده است با غیرمسلمانان، اعم از اهل کتاب یا کافران، هیچ‌گونه رابطه دوستی برقرار نکنند. یکی از شبهه‌پردازان می‌نویسد: «قرآن در آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (مائده (۵): ۵۱) به مسلمانان فرمان می‌دهد که با یهودی‌ها و مسیحی‌ها دوستی نکنند، و گرنه مانند آن‌ها خواهند بود... و مسلمانان در این صورت، دیگر مسلمان نخواهند بود» (انصاری،^۱، ص ۱۲۳). وی در ادامه می‌گوید: «برخی از آیه‌های قرآن به افراد توصیه می‌کند که هرگاه پدران و برادران و

۱. مسعود انصاری نویسنده و منتقد دینی معاصر دارای تألیفات متعدد در زمینه‌های علوم سیاسی، روان‌شناسی، علوم اجتماعی و الهیات است. از جمله تألیفات او کتاب *نگاهی نو به اسلام* در دو جلد است. او در این کتاب و نیز در برخی دیگر از آثارش آموزه‌های قرآن را مورد حمله و انتقاد قرار داده است.

سایر منسوبین ایشان به اسلام ایمان نداشته باشند، نباید آن‌ها را دوست بدارند. در بین این آیه‌ها، آیه ۲۳ سوره توبه است که می‌گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾. اصول اخلاقی حکم می‌کند که هر انسانی هر موجود زنده‌ای، به‌ویژه هم‌نوع خود را دوست داشته باشد و به همان نسبت نیز اگر کسی از نزدیکی با یک بیگانه به سبب دین و مذهبش خودداری کند، مرتکب یک عمل غیراخلاقی شده است، چه رسد به اینکه دینی به انسان آموزش بدهد که اگر پدر و برادرش از پذیرش پاره‌ای از اصول خردستیز خودداری کردند، پیوند خویشاوندی خود با آن‌ها را ببرد... با ایمان کامل می‌توان گفت که هیچ دین و مذهبی در دنیا مانند محمد و دین اسلام پیوندهای خانوادگی را نابود نکرده است» (همان، ص ۱۱۹-۱۲۱).

در نوشتار حاضر از رهگذر تفسیر و تبیین آیات به این سؤالات اساسی پاسخ خواهد داده شد: موضع قرآن در برابر تولی کفار چیست؟ آیا حکم قرآن درباره همه کفار یکسان است؟ آیا نفی تولی کفار به معنای نفی هرگونه احترام به آن‌ها و رابطه مسالمت‌آمیز با آنان است؟

مفهوم‌شناسی

مفهوم ولایت در لغت

کلمه ولایت از ریشه «ولی» به سکون «ل» و «ی» است. اهل لغت معتقدند این واژه به معنای مطلق قرب و نزدیکی است (ابن فارس، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۱۴۱) اما درباره کلمه «ولی» معانی گوناگونی در کتاب‌های لغت ذکر گردیده؛ به گونه‌ای که در برخی از آن‌ها حدود ۲۱ معنا بیان شده است؛ معانی‌ای نظیر محب، صدیق، مالک، ناصر، امارت، سلطان، تابع و... (زبیدی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۱۰).

برای کلمه «ولایت» نیز معانی گوناگونی همچون نصرت و یاری‌کردن (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۳۹۶)، قرابت و محبت (بستانی، ۱۴۱۹ق، ص ۹۸۶) و تولی امر و سلطنت بیان شده است (طریحی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۴۵۶). از معانی ولایت، دو

معنای آن یعنی «سلطنت و امارت» و «قربانیت و محبت» محل توجه اهل لغت قرار گرفته است و برخی هریک از آن دو را معنای حقیقی ولایت می‌دانند. گروهی «سلطنت و امارت» را معنای حقیقی (مغنیه، ۱۴۱۷ق، ص ۱۲۶) و گروه دیگر قربانیت و نزدیکی را معنای حقیقی اخذ کرده‌اند. اگر قربانیت و نزدیکی را معنای حقیقی ولایت بدانیم، مالکیت تدبیر در امور، تکفل امور و عهده‌دار شدن احکام و مسائل مولی‌علیه از لوازم این قرب خواهند بود.

معنای اصطلاحی ولایت

۱. نظر مفسران

در قرآن کریم در آیات متعددی مسلمانان و مؤمنان از اینکه غیرمسلمانان، اعم از کفار و مشرکان و یهود و نصارا، را به عنوان ولی اتخاذ کنند، نهی شده‌اند. به گفته علامه طباطبایی،

«اتخاذ به معنای اعتماد کردن به چیزی است بدان گونه که شخص به آن

دلگرم باشد» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۶۸).

ولایت نیز نوعی اتصال و نزدیکی میان دو چیز است، به گونه‌ای که چیز دیگری در میان آن‌ها فاصله نیندازد و موانعی که در مسیر هدف آن‌هاست، از میان برداشته شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۵۳۳). با توجه به چیستی این اهداف، نوع ولایت متفاوت می‌گردد؛ به طوری که اگر هدف از این نزدیکی اداره شئون زندگی و امر و نهی باشد، ولایت از نوع «تدبیر و سرپرستی» خواهد بود، اگر آن هدف تقوا یا پیروزی باشد، «ولایت نصرت» خواهد بود و اگر از جهت التیام و آشتی و معاشرت و محبت و خلاصه جوش خوردن دل‌ها به یکدیگر باشد، ولایت از نوع «ولاء محبت» است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۲).

برخی از مفسران مقصود از ولایت در آیات مورد بحث را ولایت تدبیر و سرپرستی دانسته‌اند (همان، ج ۳، ص ۲۳۷) و برخی ولایت محبت و دوستی و

ملاطفت. (همان، ج ۵، ص ۳۶۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۵۷). البته علامه معنای اصلی ولایت را مالکیت تدبیر امر می‌داند؛ ولی معتقد است این واژه درباره حب نیز به کار رفته و به تدریج استعمالش زیاد شده است و این بدان مناسبت است که غالباً ولایت مستلزم تصرف دوست در امور دوست دیگر است. ولی در امور مولی علیه دخالت می‌کند تا پاسنخگوی علاقه او به خودش باشد. مولی علیه نیز اجازه دخالت در امور خود را به ولی اش می‌دهد تا بیشتر به او تقرب جوید؛ پس تصرف محبوب در زندگی محب هیچ‌گاه خالی از حب نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۳۷). برخی نیز مقصود از ولایت را ولایت نصرت و هم‌پیمانی (قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۹۰۹؛ مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۳۶؛ ابن‌العربی، ۲۰۰۵، ج ۱، ص ۲۶۸؛ جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۰۰؛ زحیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۴۷۵) و عده‌ای هرگونه رابطه ولایتی را مدنظر آیات دانسته‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۶، ص ۱۷ و ج ۸، ص ۱۹۳؛ مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۴۱۲).

از مجموع دیدگاه‌های طرح شده می‌توان به این نتیجه دست یافت که اگر هم معنای ولایت در اصل مالکیت تدبیر امر و سرپرستی باشد، غالباً این مالکیت از طریق دوستی‌های نادرست ابتدایی ایجاد می‌شود و همواره نتیجه چنین دوستی‌هایی سپردن تمام اختیارات به دست کافران است؛ از این رو خداوند سبحان در قرآن کریم بر اساس آیات متعددی مسلمین را از ولایت‌پذیری آن‌ها نهی کرده است.

۲. در خود قرآن

برای توضیح و تبیین مفهوم ولایت در قرآن کریم ابتدا اقسام ولایت بر اساس آیات شریفه بیان می‌شود و در ادامه، موضع قرآن کریم درباره نفی ولایت بیان خواهد شد.

اقسام ولایت در قرآن

کلمه «ولی» با مشتقات مختلف آن ۲۳۳ مرتبه در قرآن مجید به کار رفته و از واژگان پر استعمال قرآن محسوب می‌شود. این کلمه ۱۲۳ مرتبه به صورت اسم و ۱۱۰ مرتبه به صورت فعل در قرآن به کار رفته است. ولایت در قرآن مجید در قالب کاربردهای مختلف در معانی گوناگونی استعمال شده و در تقسیم‌بندی آن روش‌های مختلفی اعمال شده است. طبق یک تقسیم‌بندی می‌توان به ولایت خداوند و ولایت غیر او که به دو قسم ولایت مثبت و منفی است، اشاره کرد.

الف) ولایت خداوند

ولایت خداوند متعال بر دو گونه ولایت تشریحی^۱ و تکوینی^۲ است.

ب) ولایت غیر خداوند

ولایت مثبت

چندین ولایت در قرآن مطرح شده است که از نوع ولایت مثبت هستند، نظیر ولایت خلیفه الهی (انبیا و اوصیای عظام)^۳ ولایت ملائکه^۴، ولایت مؤمنان بر یکدیگر^۵، ولایت ولی دم^۶، ولایت ولی بر فرد سفیه و ضعیف و ناتوان^۷.

۱. «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلى الْمُؤْمِنِينَ» (آل عمران، ۶۸)؛ «إِنَّهُمْ لَنْ يَغْتُوا عَنْكَ مِنْ

اللَّهِ شَيْئاً وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلى الْمُتَّقِينَ» (جاثیه، ۱۹).

۲. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَ عَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّعَادَاتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلى فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِماً وَ أَخْلَقْتَنِي بِالصَّالِحِينَ» (یوسف، ۱۰۱).

۳. «إِنَّمَا وَلىكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ» (مائده، ۵۵).

۴. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ؛ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُ أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ» (فصلت، ۳۰-۳۱).

۵. «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يَطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (توبه، ۷۱).

۶. «وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَاناً فَلَا بِسْرِفٍ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً» (إسراء، ۳۳).

۷. «بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاحْكَبُواهُ وَ لِيُكْتَبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لَا أَبْ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ

ولایت منفی

مواردی از ولایت نیز در قرآن وجود دارد که مرضی خداوند متعال نیست و تحت تقسیم‌بندی ولایت منفی قرار می‌گیرد، نظیر ولایت شیطان^۱ و شیاطین، ولایت طاغوت،^۲ ولایت اهل کتاب،^۳ ولایت ظالمان^۴ و ولایت کافران.^۵

آنچه در نوشتار حاضر مدنظر است و از زوایای مختلف بررسی می‌شود، ولایت کافران و اهل کتاب است. مسئله‌ی نهی از ولایت کفار و دوستی با یهود و نصارا در آیات متعددی از قرآن کریم آمده است و از نواهی مؤکده‌ای است که بعید نیست کسی ادعا کند تشدید آن که در نهی از ولایت کفار و اهل کتاب شده، آن‌قدر شدید است که هیچ تشدید دیگری در سایر نواهی فرعی به پایه آن نمی‌رسد. آنچه در جهان امروز اهمیت دارد، تنظیم رابطه صحیح بین کشورهای اسلامی و کشورهایی است که دچار بیماری کفر هستند یا حداقل در ظاهر عنوان اهل کتاب (عموماً مسیحی) دارند.

۳. مراد از نفی ولایت‌پذیری در قرآن

چنان‌که اشاره شد، آیات متعددی در قرآن کریم بر تحریم ولایت‌پذیری از کفار دلالت دارد؛ اما سؤالاتی اساسی در این باره وجود دارد: تفسیر دقیق و صحیح نفی تولی

فَلْيُكْتَبْ وَيُمْلَلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَيَلْتَقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنَّ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَمِيحًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْطَئِعُ أَنْ يَأْمُرَ فَلْيَمْلِكْ وَلِيَهُ بِالْعَدْلِ... ﴿...﴾ (بقره، ۲۸۲).

۱. ﴿وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَأَمُرَّيَنَّهُمْ فَلْيَكْفُرُوا أَوْ لَيُرْتَدْنَ وَإِنَّ كَلِمَتَهُمْ لَشَدِيدَةٌ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا﴾ (نساء، ۱۱۹)؛ ﴿فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ (اعراف، ۳۰).

۲. ﴿... وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره، ۲۵۷).

۳. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ (مانده، ۵۱).

۴. ﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيحَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّهُمْ لَنْ يَغْتُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَبَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ﴾ (جاثیه، ۱۸-۱۹).

۵. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ...﴾ (ممتحنه، ۱)؛ ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَسِّرْ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ الْخُرُوجَ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ (آل عمران، ۲۸).

بر اساس آیات قرآنی چیست؟ آیا منظور از آن به رسمیت نشناختن هویت انسانی غیرمسلمانان است یا نفی آمیختگی در زندگی اجتماعی، به طوری که منجر به تهی شدن از هویت اسلامی و ذوب شدن در فرهنگ بیگانه شود یا تأکید بر حفظ هویت اسلامی و پایبندی به اختلافها و تمایزهای اصولی که آنها را از بیگانگان جدا می کند؟

به نظر می رسد تفسیر اول هرگز با مفاهیم اصولی قرآن سازگار نیست؛ زیرا قرآن هویت انسانی همه را می پذیرد و با آنها با عنوان ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ﴾ سخن می گوید و همه انسانها اعم از مؤمن و کافر را آفریده شده از یک زوج می شمارد: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ (حجرات (۴۹): ۱۳).

به نظر می رسد تفسیر دوم از «نفی تولی» هم منطقی و هم قابل قبول باشد؛ زیرا امتیاز مسلمانان از دیدگاه قرآن وابسته به هویت اسلامی و استقلال آنها در برابر فرهنگ بیگانه است و ازدست دادن این خصوصیت به معنای هم‌رنگی و همسویی با بیگانه است (عمید زنجانی، ۱۳۸۳، ج ۵، ص ۷۳). قرآن خود نیز به نوعی به این تفسیر اشاره کرده است، آنجا که می گوید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ: ای کسانی که ایمان آوردید، کسانی را که دین شما را به سخره گرفته و بازیچه قرار داده اند، دوست خود نگیرید...﴾ (مائده (۵): ۵۷).

بنابراین آیات قرآن و تعریف مفسران ما را به این نکته رهنمون می کند که کلمه «اولیاء» در اصل به معنای سرپرستی است، اما غالباً در معنای دوست و دوستی استعمال می شود؛ زیرا دوستی غالباً مستلزم تصرف یکی از دو طرف در امور دیگری است؛ بنابراین آنچه نهی شده، امتزاج روحی با آنان است، به گونه ای که نوعاً مستلزم اطاعت از آنها و اجرای خواسته های آنان باشد (قربانی لاهیجی، ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۲۱۸).

مفهوم‌شناسی کافر و اقسام آن

کافر در لغت از ریشه «کفر» به معنای جحد و انکار چیزی یا از ریشه «کفر» به معنای پوشش گذاشتن بر چیزی است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۱۴۴). از مطالعه کتاب‌های لغت معلوم می‌شود کسانی که به خدا و پیامبر او ایمان نمی‌آورند، به هر دو معنا کافر نامیده می‌شوند؛ چون آنان بر حقایق سرپوش می‌نهند و آن‌ها را انکار می‌کنند (همان، ج ۵، ص ۱۴۴؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۷۱۵). در اصطلاح فقه، کافر به کسی گفته می‌شود که دین اسلام یا یکی از ضروریات آن را نپذیرد؛ چنان‌که محقق حلی می‌گوید: «کافر به کسی گفته می‌شود که از دایره دین اسلام خارج شده باشد و یا اینکه داخل در اسلام باشد، اما یکی از ضروریات آن را انکار کند، مانند خوارج و غلات» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۲). اکثر فقیهان نیز معنایی مشابه همین تعریف را از کافر بیان کرده‌اند (یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۶۷؛ موسوی خمینی، بی تا: ج ۱، ص ۱۰۶).

در یک تقسیم‌بندی کلی کافر بر دو قسم است: اصلی و مرتد. مرتد به کسی گفته می‌شود که پیش‌تر مسلمان بوده، سپس از اسلام رویگردان شده است؛ ولی کافر اصلی کسی است که هرگز داخل اسلام نشده، بلکه همیشه کافر بوده است. درباره ارتداد مباحث خاصی وجود دارد که از بحث ما خارج است (ر.ک: نجفی، ۱۴۰۴ق، ص ۶۰۰-۶۳۶).

۱. کافران حربی

کافران حربی غیرمسلمانانی را گویند که یا با مسلمانان سر جنگ دارند یا با گروهی هم‌پیمان هستند که با مسلمانان در جنگ هستند و آن گروه را علیه مسلمانان یاری می‌رسانند. حربی شامل محاربه بالفعل (در حال جنگ) و کافرانی می‌شود که اعلام جنگ کرده و جنگشان منتظرالوقوع است^۱ (کاظمی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۳۰۹).

۱. آیاتی از قرآن کریم به گروه حربی از کافران اشاره دارد، مانند «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ

۲. کافران غیر حربی

کافران غیر حربی غیرمسلمانانی اند که در حال حاضر در جنگ نظامی با مسلمانان نیستند و در عمل یا در لفظ به مسلمانان اعلام جنگ نکرده‌اند. این گروه به دو دسته «معاهد» و «غیرمعاهد» تقسیم می‌شود (راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۳۶۶). پس از مشخص شدن اقسام کافر باید دید آیا موضع قرآن کریم در برابر همه آنان یکسان است؟ آیا همه غیرمسلمانان از نظر قرآن صلاحیت سرپرستی و دوستی و یاری را ندارند یا مسئله غیر از این است؟ دیگر اینکه علل نفی قرآن از چنین ولایت‌پذیری‌ای چیست و آیا استثنائاتی در این زمینه وجود دارد یا خیر؟

موضع قرآن در برابر کافر حربی

در آیات متعددی از قرآن کریم خداوند سبحان مسلمانان را از برقراری هرگونه پیوند با دشمنان و فتنه‌انگیزان برحذر داشته است. در ادامه به برخی از مهم‌ترین مصادیق و مؤلفه‌ها و ادله آنها اشاره خواهد شد.

الف) مصادیق و مؤلفه‌های نهی از تولی کفار

۱. کافران محارب و ستمکار

گروهی از کافران و مشرکان افرادی هستند که در پی آزار و اذیت و شکنجه مسلمانان برمی‌آیند و به مقابله و محاربه با آنان می‌پردازند و حقوق انسانی آنها را نادیده می‌گیرند. مصداق روشن مورد اشاره قرآن کریم در این باره مشرکان و کافران مکه و همدستان آنان هستند که مسلمانان را فقط به دلیل اسلام‌آوردنشان از خانه و

لَا يَحِبُّ الْمُؤْتَدِينَ ﴿بقره، ۱۹۰﴾. بر اساس این آیه، کافرانی که در حال حاضر به هر نحوی در جنگ با مسلمانان هستند، حربی محسوب می‌شوند.

دیارشان بیرون راندند و آن‌ها را مجبور به مهاجرت از مکه کردند (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۰۶؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۴۰۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۹، ص ۶۰). قرآن کریم آنان را چنین توصیف می‌کند: ﴿إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ: خداوند شما را فقط از کسانی که دربارهٔ دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند و برای بیرون‌راندن شما همدیگر را پشتیبانی کردند، منع می‌کند که با آنان دوستی کنید و هرکس آنان را دوست داشته باشد، پس فقط آنان ستمکارانند﴾ (ممتحنه (۶۰): ۹).

از مصادیق روشن این حکم سیاسی در دنیای امروزی، آمریکا، انگلیس و رژیم اشغالگر اسرائیل هستند. صهیونیست‌ها مسلمانان را از وطنشان خارج کرده و آمریکا و انگلیس هم به آن اخراج کمک کرده‌اند. طبق فرمان الهی مذکور نه تنها فلسطینی‌ها، بلکه سایر کشورهای اسلامی نیز حق ندارند با آن‌ها طرح دوستی بریزند و تخلف از آن مجازات و کیفر دارد.

خداوند سبحان در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَ لَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ: و به سوی کسانی که ستم کردند، متمایل نشوید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید؛ در حالی که جز خدا هیچ سرپرستی برای شما نیست؛ سپس یاری نخواهید شد﴾ (هود(۱۱): ۱۱۳). بعضی از مفسران معتقدند که این آیه شریفه بر حرمت تولی کفار دلالت دارد؛ زیرا تولی کفار از بدترین مصادیق رکون و اعتماد مسلمین به کفار است (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۸۶؛ ابن‌العربی، ۲۰۰۵، ج ۳، ص ۱۰۷۶).

این در صورتی است که علامه معتقد است که رکونی که در آیه از آن نهی شده، اخص است از معنای ولایتی که در آیات بسیار دیگری از آن نهی شده است؛ زیرا ولایت به معنای نزدیک‌شدن به نحوی است که مسلمین را در دین و اخلاقشان در

معرض تأثر قرار دهد و در نتیجه دین و اخلاقشان که از بین رفته و سنت‌های ظالمانه‌ای که در جامعه دشمنان دین رایج شده است، در میان مسلمین رواج یابد؛ به خلاف رکون که به معنای بنانهادن دین یا حیات دینی است بر اساس ظلم ظالمین و این معنا از نظر مورد، اخص از ولایت است؛ برای اینکه هر جا رکون به ظالمی پیدا شود، ولایت ظالم هم شده؛ ولی هر جا که ولایت ورزیدن به ظالم یافت شد، چنان نیست که رکون هم باشد و دیگر اینکه خطر و بروز اثر در رکون بالفعل است، ولی در ولایت اعم از بالفعل است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱، ص ۷۵).

از مجموع دو دیدگاه می‌توان به این نتیجه دست یافت که اگرچه آیه شریفه نفی تولی کفار را به صورت قضیه کلیه اثبات نمی‌کند، حداقل نفی تولی در بعضی موارد را تأیید می‌کند؛ چنان‌که علامه در عین بیان تفاوت بین تولی و رکون، در موارد متعددی از آیات نافی از تولی کفار، این آیه را نیز به عنوان مصداقی از آیات نافی از تولی ذکر کرده است (همان، ج ۳، ص ۲۴۲ و ج ۵، ص ۵۲ و ۶۴۶ و ج ۱۱، ص ۷۲).

۲. مسخره‌کنندگان دین مسلمانان

گروه دیگر کفار بر اساس صریح آیات قرآنی، اهل کتاب و کافرانی هستند که خدا و معاد را تکذیب می‌کنند و آیات الهی را مورد استهزا و مسخره قرار می‌دهند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۴۹۰؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۵، ص ۱۱۵) و از این طریق می‌کوشند عقاید و باورهای مسلمانان را تخریب کرده و امر حق را بر آن‌ها مشتبه کنند و ایده و نگرش‌های خود را به آن‌ها منتقل کنند یا دست‌کم عزت و کرامت مسلمانان را خدشه‌دار کنند. قرآن کریم درباره آنان نیز می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُتُمَ الْمُؤْمِنِينَ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از میان کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده، آن‌هایی که دین شما را به

ریشخند و بازی می‌گیرند و نیز کافران را دوستان خود مگیرید و اگر مؤمنید، خودتان را از (عذاب) خدا ننگه دارید ﴿ (مائده(۵): ۵۷).

مؤلفه‌های ذکرشده درباره کافران در آیات شریفه پیش‌گفته، مواضع کینه‌توزانه و غیردوستانه آن‌ها در قبال مسلمانان را به‌خوبی نشان می‌دهد و آنچه خدای متعال حرام کرده است، شامل هرگونه ولایت آن‌ها - ولایت سرپرستی یا دوستی یا نصرت - است؛ زیرا از لوازم لاینفک این ولایت‌ها اعتماد، تعاون، یاری، اثرپذیری، هم‌شکلی، هم‌نوایی، هم‌رنگی و تصرف در امور و مداخله در شئون زندگی است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۳۷۰-۳۷۱ و ج ۹، ص ۲۰۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۱۰)؛ همچنان‌که در آیه ﴿یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم: هرکه از شما با آنان هم‌پیمان (و دوست) شود، پس در حقیقت او از آنان است﴾ (مائده(۵): ۵۱) به برخی از این لوازم اشاره کرده است. این آیه خطاب به مسلمانانی گفته شده است که به‌رغم دشمنی‌های یهود و نصارا، همچنان ارتباط خود را با آن‌ها حفظ کرده و روی هم‌پیمانی و دوستی آن‌ها حساب کرده بودند. خدای متعال به آن‌ها گوشزد می‌فرماید که ولایت یهود و نصارا ممکن است سبب هم‌شکلی و هم‌نوایی با آن‌ها و اثرپذیری از آنان شود (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۹۰؛ جصاص، ۱۴۰۵ق، ج ۴، ص ۱۰۱؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۱۳۱).

علامه ذیل این آیه شریفه می‌فرماید:

«این کلام خدای تعالی که یک مسلمان را ملحق به یهود و نصارا کرده، از باب الحاق تنزیلی است نه الحاق واقعی (نمی‌خواهد بگوید چنین فرد مسلمان اصلاً مسلمان نیست و واقعاً یهودی و نصرانی است؛ بلکه می‌خواهد بفرماید به منزله آنان و شبیه به آنان است) و برگشت این گفتار به این است که بفرماید ایمان حقیقتی است که از حیث خلوص و ناخالصی و کدورت و صفا دارای مراتب مختلفی است» (طباطبایی،

۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۶۱۲)؛

بنابراین کسانی که یهود و نصارا را اولیای خود می‌گیرند، خدای تعالی آنان را از همان یهود و نصارا شمرده است، هرچند بر حسب ظاهر جزء مؤمنان و از مؤمنان باشند. کمترین چیزی که از این بیان استفاده می‌شود، این است که این‌گونه مؤمنان راه هدایت خدا را که همان ایمان است، سلوک نکرده، بلکه راهی را اتخاذ کرده‌اند که یهود و نصارا آن را سلوک می‌کنند و به سویی در حرکت‌اند که یهود و نصارا بدان سو روان‌اند و راهشان بدان‌جا کشیده می‌شود که راه یهود و نصارا بدان‌جا منتهی می‌گردد.

به همین دلیل است که خدای تعالی بیان مذکور را با جمله ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ تعلیل کرده و بیان می‌کند که چرا این‌گونه مؤمنان ملحق به یهود و نصارا هستند؛ بنابراین برگشت بیان مذکور به این است که فرموده باشد: ای مسلمانان، بدانید این افرادی که یهود و نصارا را به دوستی برمی‌گزینند، خودشان نیز از همان‌ها هستند و بدانید که راه شما را نمی‌روند؛ برای اینکه راه شما راه ایمان است و راه ایمان راه هدایت الهی است و این افراد مثل یهود و نصارا ظالم‌اند و خدا ظالمان را هدایت نمی‌کند (همان، ص ۶۱۳).

نکتهٔ درخور توجه دیگر این است که دشمنان مسلمان به‌واقع و در ابتدا دشمنان خدا هستند؛ چنان‌که قرآن کریم با تعبیر ﴿عَدُوِّي وَعَدُوِّكُمْ﴾ از آن‌ها یاد کرده است؛ در آنجا که می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوِّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمُؤَدَّةِ: ای کسانی که ایمان آوردید، دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید﴾ (ممتحنه (۶۰): ۱) حال چگونگی می‌توان در یک دل، هم مودت و ولایت خدا و هم مودت و ولایت غیر خدا را جای داد و چگونگی می‌توان هم خدا و دین او را یاری کرد و هم یار و هم‌پیمان شیطان و حزب او شد، با اینکه آن‌ها ضد هم هستند و اجتماع ضدین به لحاظ عقلی و منطقی محال است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۹، ص ۵۱۶).

ب) علل تحریم ولایت‌پذیری از کفار

۱. نفی سلطه کفار

ارتباط گسترده بین کشورها و ملت‌ها از ویژگی‌های دنیای امروز است و به همین روی، کشورهای اسلامی و مسلمانان نیز از داشتن رابطه با کشورهای بیگانه و ملت‌های غیرمسلمان گریزی ندارند. در عین حال، در این ارتباط علاوه بر حفظ منافع ملی، پایبندی به اصول ارزشی و دستوره‌های دینی که قرآن کریم و روایات بیان می‌کنند، بسیار ضروری است. یکی از این اصول «اصل نفی سلطه کافران بر مسلمانان» (نفی سبیل) است که بر تمام اصول دیگر حاکمیت دارد. این اصل برگرفته از سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ و خداوند هرگز بر (زیان) مؤمنان برای کافران راه تسلطی قرار نداده است ﴿(نساء: ۴): ۱۴۱﴾.

«سبیل» به معنای طریق و راه (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۳۱۹؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۹۶) و کلمه «علی» به معنای قدرت بر تصرف یا به معنای ضرر است. با توجه به «لن» نافی که بر نفی ابد دلالت می‌کند و نکره آمدن «سبیل» که در سیاق نفی بوده و مفید عموم است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۱۷۶)، از این آیه استفاده می‌شود که خداوند متعال هرگز برای کافران نسبت به اهل ایمان راه تسلط باز نگذاشته و باز نخواهد گذاشت (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۱۹۰؛ جرجانی، ۱۴۰۴ق: ج ۲، ص ۱۵۱؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۵، ص ۴۲۰؛ ابن‌العربی، ۲۰۰۵، ج ۱، ص ۵۱۰؛ ابن‌عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص ۲۸۷) و اگر غلبه آن‌ها را بر مسلمانان در میدان‌های مختلف با چشم خود می‌بینیم، به دلیل آن است که بسیاری از مسلمانان مؤمنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظایف و مسئولیت‌ها و رسالت‌های خویش را به کلی فراموش کرده‌اند و نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنان است و نه جهاد به معنای واقعی کلمه انجام می‌دهند و نه علم و آگاهی لازم را

که اسلام آن را از لحظه تولد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است، دارند؛ بنابراین طبق آیه شریفه، تمام روابط باید بر اساس این اصل برنامه‌ریزی و کنترل شود و ارتباط میان مسلمانان و کافران نباید به گونه‌ای باشد که بوی ذلت جامعه اسلامی از آن استشمام شود و از هر نوع ارتباطی که جامعه اسلامی را به جامعه کفر وابسته کند، باید دوری شود.

موارد تطبیق این قاعده در صحنه عمل چنان زیاد است که قابل شمارش نیست. یکی از مهم‌ترین موارد عمل قاعده نفی سبیل، نفی ولایت و سرپرستی کافران بر مسلمانان است. بر اساس این قاعده، کافر نمی‌تواند هیچ‌گونه ولایتی بر مسلمان، اعم از زن، مرد، کوچک و بزرگ، فرد و اجتماع، داشته باشد؛ بنابراین کافر و غیرمسلمان نمی‌تواند حاکم و رئیس‌جمهور و قاضی مسلمانان شود؛ زیرا این‌ها از مصادیق و انواع ولایت محسوب می‌شوند که قاعده فقهی نفی سبیل کافر بر مسلمین آن را نفی می‌کند و مردود می‌سازد (بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۵۷ و ۲۳۹). در فقه موارد متعددی وجود دارد که از آیه نفی سبیل برای نفی ولایت کفار بر مسلمانان استفاده شده است^۱ که بحث از آن به موضع مربوط واگذار می‌شود (ر.ک: کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق، ص ۱۳۱؛ مراغی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۵۰؛ یزدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۳۸؛ بجنوردی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۱۸۵).

بنابراین اگر نفی سلطه به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل نفی دوستی با کفار، به‌ویژه کفار معاند باشد، نباید در ایجاد رابطه با کفار، به‌ویژه کفار معاند، ولایت آن‌ها را پذیرفت و آن‌ها در زمینه‌های گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی

۱. مواردی نظیر ولایت حکومت و اطاعت، ولایت قضاوت، ولایت صغار مسلمین، ولایت بر شخص سفیه و دیوانه، تجهیز جنازه پدر مسلمان توسط فرزند کافر، ولایت پدر به فرزند کافر، ولایت پدر به ازدواج دختر باکره، ولایت موقوفات مسلمین، ازدواج زن مسلمان با مرد کافر، استیلا سیاسی و اقتصادی از طرف کفار.

تصمیم‌گیرنده امور مسلمانان باشند. مسلمانان نباید زیر سلطه کفار قرار گیرند؛ زیرا مشخص است پذیرش سلطه آن‌ها چه خطرهایی در پی خواهد داشت. سلطه کفار سلطه کفر و فساد است و جامعه اسلامی را از هویت خویش تهی می‌کند و آنان را هم‌رنگ و هم‌کیش خود می‌سازد. به فرموده خداوند سبحان در قرآن کریم، ﴿إِنَّ يَتَقَفُّوْكُمْ يَكُوْنُوْا لَكُمْ اٰغْدَاءً وَ يَسُوْطُوْا اِلَيْكُمْ اَيُّدِيْهِمْ وَ اَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوْءِ وَ وُدُّوْا لَوْ تَكْفُرُوْنَ: اِذَا كَفَرُوْا فَكُوْنُوْا لِحَدِيْثِهِمْ سُوْدًا مِّنْ اَرْضٍ مِّنْ اَرْضِ الْعَرَبِ يُوْجِدُوْنَ اِلَيْكَ اَعْيُنَهُمْ يَتُوبُوْنَ اِلَيْكَ اَعْمٰیةً يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنَّا جَعَلْنَا لِكُلِّ اُمَّةٍ لِّدِيْنٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ﴾ (ممتحنه (۶۰): ۲)، ارتداد و برگشت از دین نتیجه پذیرش ولایت کفار خواهد بود. به لحاظ اهمیت این خطر، قرآن آن‌چنان در این باره پافشاری می‌کند که موضع خود را خیلی آشکار و فراگیر بیان می‌کند و به جامعه اسلامی به هیچ وجه اجازه نمی‌دهد کمترین سلطه را از سوی کفار بپذیرد.

۲. بینونت و تضاد بین دارندگان صفت کفر با صفت ایمان

در اکثر آیاتی که از توالی کفار نهی شده است، به قید «من دون المؤمنین» (آل عمران (۳): ۲۸، نساء (۴): ۱۳۹ و ۱۴۴) اشاره شده است. خداوند می‌فرماید مؤمنان کفار را اولیای خود نگیرند، در حالی که با سایر مؤمنان دوستی نمی‌ورزند. از این قید به خوبی فهمیده می‌شود که منظور آیه این است که مسلمان در اجتماع باید مؤمنان را به عنوان دوست اخذ کند؛ اما اگر کافر را دوست بدارد و زمام امور جامعه و زندگی جامعه را به او بسپارد و با مؤمنان هیچ ارتباطی نداشته باشد، این بهترین دلیل است که با کفار سنخیت دارد و از مؤمنان جداست و این صحیح نیست؛ پس باید از دوستی با کفار اجتناب شود؛ زیرا اگر کفار را اولیای خود بگیرد، خواه‌ناخواه با آنان امتزاج روحی پیدا می‌کند. امتزاج روحی هم انسان را می‌کشاند به اینکه رام آنان شود و از اخلاق و سایر شئون حیاتی آنان متأثر گردد؛ زیرا نفس انسانی خوپذیر است و آنان می‌توانند به اخلاق و رفتارشان دست بیندازند.

علامه طباطبایی معتقد است در مواردی که قید مذکور تکرار شده است، در حقیقت سبب حکم و علت آن را بیان کرده است که از طریق آن بفهماند دو صفت کفر و ایمان به دلیل تضاد و بینونتی که بین آن دو وجود دارد، قهراً همان بینونت و فاصله و تضاد به دارندگان صفت کفر با صفت ایمان نیز سرایت می‌کند؛ در نتیجه آن دو را از نظر معارف و عقاید و اخلاق از هم جدا می‌کند و دیگر راه سلوک به سوی خدای تعالی و سایر شئون حیاتی آن دو یکی نخواهد بود. نتیجه این جدایی هم این می‌شود که ممکن نیست بین آن دو ولایت و پیوستگی برقرار باشد؛ چون ولایت موجب اتحاد و امتزاج است و این دو صفت که در این دو طایفه وجود دارد، موجب تفرقه و بینونت است و وقتی فرد کافر بر مؤمن ولایت داشته باشد و این ولایت قوی هم باشد، خودبه‌خود خواص ایمان و آثار آن فاسد شده و به‌تدریج اصل ایمانش هم تباه می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۳۷).

۳. حفظ اسرار جامعه اسلامی

حفظ اسرار یکی از اصول مورد توجه قرآن در روابط بین الملل و خصوصاً رابطه با کفار است. جامعه اسلامی برای حفظ هویت و کیان خویش باید مراقب اسرار خود باشد. هیچ بیگانه‌ای نباید به اندرون جامعه و به مراکز تصمیم‌گیری جامعه اسلامی راه پیدا کند؛ زیرا دشمن در صورت نفوذ به مراکز تصمیم‌گیری، از اسرار آگاهی حاصل خواهد کرد و جامعه اسلامی از سوی آنان آسیب‌پذیر خواهد شد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ...﴾: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، محرم اسراری از غیر خود انتخاب نکنید. آن‌ها از هرگونه شر و فسادی درباره شما کوتاهی نمی‌کنند. آن‌ها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. (نشانه‌های) دشمنی از دهان و کلامشان آشکار شده و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند، از آن مهم‌تر است... ﴿(آل عمران (۳): ۱۱۸).

واژه «بطانه» در مقابل «ظهاره» به معنای آستر لباس است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۴۴۰؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۲۹۳). مفرد، جمع، مذکر و مؤنث این واژه یکی است. این واژه به صورت استعاره به فردی که از باطن و راز درونی آدمی آگاه باشد، اطلاق می‌شود (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۸۴). «مِنْ دُونِكُمْ» یعنی بدون مؤمنان بنا بر قولی (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۸۳) و بدون مسلمین و اهل ملتتان بنا بر قول دیگر (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۳۴۰).

واژه «خبال» در لغت به معنای تباهی و فساد است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۱۹۷) و جمله «لَا يَأْتُونَكُمْ خَبَالًا» به این معناست که در تباهی و فساد درباره شما کوتاهی نمی‌کنند. این جمله علت نهی از همراز گرفتن غیرمسلمان است. جمله «لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً» نکره در سیاق نفی بوده و مفید عموم است. در این آیه خداوند سبحان مؤمنان را از اختلاط با کافران، در این اندازه که آن‌ها را از خواص خویش به حساب بیاورند، نهی فرموده است و دلیل این نهی را کوتاهی نکردن آنان از هیچ شر و فسادی درباره مؤمنان بیان کرده است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۹۲؛ یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۸۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۴۲۶؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۲۰۹).

با توجه به اطلاق آیه و قید «مِنْ دُونِكُمْ» و دلیلی که در ذیل آیه آمده است، همراز گرفتن از کافران بر مسلمانان جایز نیست (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۸۶)؛ زیرا هرگز سوابق دوستی و رفاقت کافران با مؤمنان مانع از آن نیست که به دلیل جدایی در مذهب و مسلک، آرزوی زحمت و زیان مؤمنان را در دل خود نپروارند؛ بلکه پیوسته علاقه آن‌ها این است که مؤمنان در رنج و زحمت باشند: «وَكُذُّوا مَا عَنِتُّمْ». آن‌ها برای اینکه مؤمنان از مکنونات ضمیرشان آگاه نشوند و رازشان فاش نگردد، معمولاً در سخنان و رفتار خود مراقبت می‌کنند و با احتیاط و دقت حرف می‌زنند؛ ولی با وجود این، آثار دشمنی از لابه‌لای سخنان آن‌ها آشکار است و گاه

به‌طور ناخودآگاه سخنانی بر زبان می‌آورند که می‌توان گفت همانند جرقه‌ای است از آتش پنهانی دل‌های آن‌ها و می‌توان از آن به ضمیر باطن آنان پی برد: ﴿قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ﴾. این آیه حقیقتی را بیان می‌کند که امیرمؤمنان (علیه السلام) در سخنان خود توضیح داده است؛ آنجا که می‌فرماید: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ: هیچ‌کس در ضمیر باطن رازی را پنهان نمی‌کند، مگر اینکه از رنگ چهره و لابه‌لای سخنان پراکنده و خالی از توجه او آشکار می‌شود» (نهج البلاغه، ص ۴۷۲، ح ۲۶).

خلاصه اینکه خداوند بدین وسیله طریقه شناسایی باطن دشمنان را نشان داده و از ضمیر باطن و راز درونی‌شان خبر می‌دهد و می‌فرماید آنچه از عداوت و دشمنی در دل خود پنهان کرده‌اند، به مراتب از آنچه بر زبان می‌آورند، بزرگ‌تر است: «وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ»؛ بنابراین دوستی با آنان هیچ توجیه عقلی و شرعی ندارد.

۴. خیرخواهی نکردن کفار برای مسلمین

قرآن در این زمینه صریحاً می‌فرماید: ﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ: کفار از اهل کتاب و نه همه آن‌ها یا مؤمنان و صالحان آن‌ها و مشرکان دوست ندارند که هیچ خیری از سوی پروردگار به شما برسد﴾ (بقره (۲): ۱۰۵). مصداق بارز این موضوع در روابط خارجی کشورهای اسلامی با اهل کتاب را در حمایت ظاهری اولیه آن‌ها از کشوری مثل مالزی و سپس ایراد و بهانه‌گیری‌های مکرر و بعضاً بی‌جگانه آنان، به‌ویژه آمریکا و انگلیس، از معلوم شدن رشد و توسعه اقتصادی [اسلامی] آن کشور می‌توان مشاهده کرد که چطور از توسعه و آبادانی کشوری غیراروپایی تحت مدیریت صحیح و کارآمد اسلامی قلباً ناخشنودند.

این آیه شریفه به‌طور صریح از کینه‌توزی و عداوت گروه مشرکان و گروه اهل کتاب با مؤمنان پرده برمی‌دارد و به مؤمنان و مسلمانان هشدار می‌دهد که مبدا ظاهر

کافران شما را فریب دهد و با آنها از در دوستی وارد شوید؛ زیرا آنان هرگز خیر و صلاح شما را نمی‌خواهند.

۵. کافران، غارتگر عقاید دیگران

قرآن کریم صراحتاً می‌فرماید: ﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ: اهل کتاب بسیار دوست می‌دارند که شما را پس از ایمان به کفر بازگردانند؛ به دلیل حسدی که در دل‌های خود دارند؛ با اینکه حق بر آنان روشن شده است﴾ (بقره (۲): ۱۰۹) بسیاری از اهل کتاب، مخصوصاً یهود، فقط به این قناعت نمی‌کردند که خود آیین اسلام را نپذیرند؛ بلکه اصرار داشتند که مؤمنان نیز از ایمانشان بازگردند و انگیزه آنان در این امر چیزی جز حسد نبود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۹۹).

در آیه دیگری نیز خداوند کافران را غارتگر عقاید مسلمانان می‌داند و می‌فرماید: ﴿وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً...: تاریکی درون آنها به قدری است که نه تنها خودشان کافرند، بلکه دوست دارند شما هم همانند آنان کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید...﴾ (نساء (۴): ۸۹). آیه مذکور به صراحت بر نبود جواز ولایت‌پذیری از کفار دلالت دارد؛ زیرا تمام تلاش آنها خروج مسلمین از دین و آیینشان است و اکنون که آنها چنین هستند، هرگز نباید مسلمانان دوستانی از میان آنها انتخاب کنند: ﴿فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ...﴾ (همان).

۶. ترجیح منافع شخصی بر منافع دیگران

در آیات متعددی که از توالی کفار نهی می‌کنند و ذکر آنها نیز گذشت، قید «بعضهم أولیاء بعض» (مائده (۵): ۵۱؛ انفال (۸): ۷۳) بیان شده است؛ یعنی هر یک از آن دو طایفه (یهود و نصارا به‌طور خاص و کافران به‌طور عام) دوست و هم‌پیمان هم‌مسلمان خود هستند و تا زمانی که منافع خودشان و دوستانشان مطرح است، هرگز به مؤمنان نمی‌پردازند.

علامه معتقد است قید مذکور در صدد بیان علت حکم است؛ یعنی اگر قرآن می‌فرماید آن‌ها -یهود و نصارا- را اولیای خود مگیرید، علتش این است که این دو طایفه در عین اینکه دو طایفه جدای از هم و دشمن هم هستند، علیه مسلمانان متحدند؛ پس در نزدیک شدن به آن‌ها و در دوستی و محبت با آن‌ها هیچ سودی برای مؤمنان نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۶۱۲).

آنچه گذشت، مجموعه‌ای از آیاتی بود که بر نفی ولایت‌پذیری از کفار دلالت می‌کردند. مجموع ادله ذکر شده، ما را به این نکته رهنمون می‌کند که اگر در قرآن کریم از دوستی و ولایت‌پذیری کفار نهی شده است، هرگز به معنای دستور غیراخلاقی از جانب قرآن نیست، چنان‌که برخی پنداشتند؛ بلکه برای تأکید بر این نکته است که اگر دوستی با کفار بر دوستی با مؤمنان ترجیح داده شود، این عمل سبب خروج از دین، تکیه بر کفار و همسویی با آنان و جدایی از مؤمنان است و بدیهی است که چنین کاری مسلمانان را از ادامه کاری که بر عهده آنان گذاشته شده است، باز می‌دارد و به اردوگاه کفر جهانی متصل می‌کند و عزت و شوکت و کیان آنان از بین می‌برد؛ هم‌چنان که در ضمن آیات دیگری نیز به عواقب چنین امری اشاره شده است؛ عواقبی نظیر خروج از ولایت خداوند،^۱ داخل شدن در سپاه کفر (ارتداد تنزیلی)^۲ و داخل شدن در گروه ظالمان.^۳

حال مسئله درخور تأمل این است که آیا با وجود چنین ادله محکمی از سوی خداوند و خطرات ناشی از ولایت‌پذیری، باز جایی برای ایجاد رابطه دوستی با آن‌ها باقی می‌ماند؛ در حالی که به حکم قرآن، دوستی با آن‌ها موجب تسلطشان بر

۱. ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾ (آل عمران، ۲۸).
۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ (مائده، ۵۱).
۳. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (توبه، ۲۳).

مسلمانان و جامعه اسلامی می‌شود و در صورت تسلط، مسلمانان را مورد ستم و آزار قرار می‌دهند و دست و زبان خود را به هرگونه بدی و زشتی علیه مسلمانان می‌گشایند. چنان‌که قبلاً نیز اشاره شد، خداوند سبحان این واقعیت را چنین به تصویر می‌کشد: ﴿إِنْ يَتَّقُوا لَكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوءِ وَوَدُوْلَهُوَ تَكْفُرُونَ﴾: اگر آن‌ها بر شما مسلط شوند، دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن به شما می‌گشایند و دوست دارند شما به کفر بازگردید ﴿ممتحنه (۶۰): ۹﴾.

موضع قرآن در برابر کافران غیر حربی

قرآن کریم در آیات متعددی مسلمانان را از ولایت‌پذیری کفار نهی کرده است، ولو کافر غیر محارب؛ اما نکته شایان تذکر آن است که این نفی تولی در برخی موارد به معنای نفی هرگونه ارتباط و دوستی با آنان نیست. بدین معنا که اگر دوستی با کفار بر اساس اصول هم‌زیستی و حسن رفتار و ادب اجتماعی باشد، نه تنها ممنوع نیست، بلکه مورد تأکید قرآن و سنت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ نیز هست (قربانی لاهیجی، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۲۱۹).

الف) تفکیک مؤمن و فاسق

اولین و مهم‌ترین نکته‌ای که باید در نظر داشت این است که اهل کتاب مؤمن و فاسق یا خوب و بد دارند و مطلقاً نمی‌شود درباره همه ایشان حکم واحدی صادر کرد. قرآن کریم درباره اهل کتاب می‌فرماید: ﴿مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (آل عمران (۳): ۱۱۰). آنچه در طول نوشتار درباره منع دوستی و ولایت اهل کتاب نقل شد، ناظر بر همین گروه دوم است و آلا گروه اول حسابشان جداست. قرآن کریم درباره صلحای اهل کتاب می‌فرماید: ﴿لَيْسُوا سَوَاءً، مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ، يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ أَنْاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ، يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمَرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ

یسارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ: آن‌ها همه یکسان نیستند. از اهل کتاب جمعیتی هستند که (به حق و ایمان) قیام می‌کنند و پیوسته در اوقات شب آیات خدا را می‌خوانند؛ در حالی که سجده می‌کنند؛ به خدا و روز دیگر ایمان می‌آورند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و در انجام کارهای نیک پیشی می‌گیرند و آن‌ها از صالحان‌اند ﴿(همان، ص ۱۱۳ و ۱۱۴). همان‌طور که گفتیم، قرآن به رابطه منطقی و صحیح مؤمنان با این گروه از اهل کتاب هرگز ایراد و اعتراض وارد نکرده است؛ بلکه در فضای لائیک و سکولار امروز چنین همکاری‌ای در جبهه ادیان توحیدی (ابراهیمی) ضروری به نظر می‌رسد.

متأسفانه امروزه بیشتر دشمنی‌ها و کینه‌ورزی‌ها با اسلام اصیل و انقلابی ایران از سوی سیاست‌مداران حاکم بر کشورهای منتسب به اهل کتاب و به‌ویژه طایفه‌ای از یهود که تشکل سیاسی صهیونیسم بین‌الملل را تشکیل می‌دهند، به چشم می‌خورد. قرآن کریم صریحاً می‌فرماید: ﴿وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَبِيعَ مِلَّتَهُمْ: یهود و نصارا هرگز از تو راضی نخواهند شد، تا اینکه از آیین آن‌ها پیروی کنی﴾ (بقره (۲): ۱۲۰). این نکته‌ای است که در روابط خارجی جوامع اسلامی با کشورهای غیرمسلمان و خصوصاً یهودی و مسیحی همواره باید مدنظر باشد و هرگز نباید از روی خوش‌خیالی به آن‌ها اعتماد کرد؛ بنابراین هر شخص مسلمان باید با بصیرت سیاسی به گونه‌ای که استقلال و عزت مسلمین لطمه نخورد، با آنان ارتباط و مراوده داشته باشد و تفکیک بین مؤمن و فاسق آنان را مدنظر داشته باشد.

ب) عدالت و نیکی با کافر غیرمحارب

گروهی از کافران کسانی هستند که در کنار مسلمانان زندگی مسالمت‌آمیزی دارند. آن‌ها نه به محاربه اقدام می‌کنند و نه به یاری محاربان مبادرت می‌ورزند. آنان دین را استهزا نمی‌کنند و موجبات وهن آن را فراهم نمی‌آورند. قرآن کریم هم به‌صراحت و هم به تلویح مسلمانان را به رابطه‌ای بر مدار اخلاق نیکو و احسان و

عدالت با آن‌ها توصیه کرده است. مفسران نیز اعم از شیعه و اهل سنت بر این نکته اتفاق نظر دارند که نیکی کردن به این دسته و اظهار محبت به آن‌ها بی‌مانع است و اگر مسلمانان معاهده‌ای با آن‌ها بستند، باید به آن وفا کنند و در اجرای عدالت بکوشند (یزدی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۱۸۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۴۰۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۴، ص ۳۲؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۹، ص ۵۹؛ ابن‌العربی، ۲۰۰۵، ج ۲، ص ۱۹۳). تصریح قرآن به حسن رفتار با آن‌ها در آنجا نمایان است که می‌فرماید:

﴿لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾: خدا شما را از کسانی که دربارهٔ دین با شما پیکار نکردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون نراندند، منع نمی‌کند که به آنان نیکی کنید و با آنان دادگری کنید که خداوند دادگران را دوست دارد ﴿(ممتحنه (۶۰): ۸). لحن آیه شمول دارد و شامل مطلق غیرمسلمانان است؛ یعنی هر گروه و فرقه‌ای از هر آیین و مسلکی که خواهان زندگی مسالمت‌آمیز باشند، می‌توان با آن‌ها رابطهٔ دوستانه داشت و باید با آن‌ها عادلانه عمل کرد. بر این اساس، برخی از محققان بزرگ اسلامی مدعی هستند که اجماع علما و مفسران اسلامی بر آن است که مراد و مودت با نامسلمانی که محارب نیست، مجاز است (طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۵۸۳).

نکتهٔ شایان ذکر دیگر اینکه قرآن کریم در تنظیم سیاست عملی پیروان خود آن‌چنان عادلانه عمل می‌کند که احترام به قرارداد مسالمت‌آمیز مشرکان را نیز مانند احترام به قرارداد با مسلمانان لازم‌الرعایت و از شئون تقوا به حساب آورده است؛ آنجا که دربارهٔ مشرکان که خود را از توطئه و فتنه‌گری علیه اسلام و مسلمین کنار کشیده‌اند و بنای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز دارند، می‌فرماید: ﴿... فَإِنْ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾: اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما جنگ نکردند و شیوهٔ مسالمت‌آمیز داشتند، خداوند راهی برای شما علیه آن‌ها قرار نداده است ﴿(نساء (۴): ۹۰).

آیات پیش گفته در حقیقت نهی از برقراری ارتباط و موالات با کافران را که در آیات قبل با عبارت ﴿عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ﴾ ذکر شده بود، تبیین کرده است؛ بدین معنا که مراد الهی از این فرمان که «دشمن مرا و دشمن خود را دوست نگیرید»، این نیست که مسلمانان را از احسان و عدالت با کسانی که با آنها دشمنی نکرده‌اند، نهی کند؛ بلکه نیکی و مدارا و مسالمت با چنین افرادی را جایز نیز دانسته است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۴۰۰).

افزون بر رهنمودهای قرآنی، سیره و سنت رسول گرامی اسلام ﷺ نیز گواه این مدعاست. پیامبر اسلام در بدو ورود به مدینه به قبایل اوس و خزرج اجازه داد تا با هم‌پیمانان یهودی پیمان خود را حفظ کنند؛ ولی وقتی یهودیان تصمیم گرفتند مسلمانان را اذیت کنند و پیمان‌شکنی کردند، پیامبر با آنها وارد جنگ شد؛ یا زمانی که میان مسلمانان و قریش پیمان صلح بسته شد، قبیله مشرک خزاعه با رسول خدا ﷺ مصالحه کرد که با مسلمانان کارزار نکنند و هیچ‌کس را هم به ضرر و زیان آنها یاری نکنند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۴۰۸).

بنابراین آنچه ظاهر آیات و گزارش‌های تاریخی ما را بدان رهنمون می‌کند این است که ولایت نصرت و هم‌پیمانی با اهل کتاب و حتی با مشرکان تا زمانی که آنها به دشمنی و بدخواهی علیه مسلمانان مبادرت نورزیده‌اند، مانعی ندارد؛ اگرچه مودت و صمیمیت قلبی با ایشان به لحاظ عقلی و منطقی امکان‌پذیر نیست؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ: هیچ قومی را که به خدا و روز بازپسین ایمان بیاورند نمی‌یابی که با کسانی که با خدا و فرستاده‌اش به شدت مخالفت ورزند، دوستی کنند﴾ (مجادله (۵۸): ۲۲). طبق مفاد این آیه، آن کس که به‌راستی به خدا و رسول و جزا مؤمن باشد، ممکن نیست که بتواند به دشمنان و مخالفان خدا و پیامبرش محبت قلبی داشته باشد؛ ولی دوستی ظاهری با آنها مانعی ندارد.

ج) ممنوعیت عبور از خط قرمز ضمن رعایت عدالت

در مباحث پیشین تا حدود زیادی موضع قرآن کریم در برابر کافران مشخص شد؛ اما از آنجا که نفی ولایت پدر و برادر کافر به طور خاص مورد توجه قرآن است و همین نکته دستمایه شبهه افکنان در این زمینه شده و معتقدند که توصیه قرآن مبنی بر دوری کردن فرزندان مسلمان از پدر و برادر کافر امری غیراخلاقی است، لازم است این موضوع به طور جداگانه بررسی شود.

قرآن کریم با شناختی که از بشر دارد، در مواقع گزینش انسان محرکه‌های نهادینه او را منظور می‌کند و اخطار می‌دهد که وجود علقه‌ها نباید باعث تعطیلی احکام الهی شود. درباره منع عبور از خط قرمز تولی با کفار، قرآن چند پیوند پرکشش را برمی‌شمرد و هیچ‌یک از آن‌ها را مجوز دوستی و تولی با کفار نمی‌داند و خطاب به مؤمنان می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پدران و برادران شما اگر گرایش بر کفر را بهتر از گرایش به ایمان دانستند، آن‌ها را اولیای خود نگزینید. هرگاه یکی از شما آن‌ها را ولی خود قرار دهد، جزء ستمکاران خواهد بود ﴿ (توبه (۹): ۲۳).

دوستی با پدران و برادران از علایق غریزی و ریشه‌دار محسوب می‌شود؛ اما هرگاه در محدوده ایمان نباشد، مؤمن حق ندارد با دشمن خدا طرح دوستی بریزد، هرچند پدر و برادر او باشند. قرآن به مسلمانان هشدار داده است که مبدا علاقه و محبت فرزند به پدر و مادر کافرش موجب شود که او از اعتقادات و ارزش‌های انسانی و اسلامی خود چشم‌پوشی کرده و از مقابله با دشمن صرف‌نظر کند که در این صورت، هم به خود و هم به پدر و مادر و سایر اعضای خانواده‌اش ظلم کرده است؛ چراکه خود و خانواده‌اش در دنیا در چنگال دشمن گرفتار می‌شوند و مورد ستم قرار می‌گیرند و در آخرت نیز به خسران و هلاکت ابدی می‌رسند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷، ص ۳۳۳).

نکته شایان تذکر این است که دوستی نکردن با پدر و مادر به هیچ وجه به معنای بی‌احترامی به آنان و طردکردنشان نیست؛ بلکه فقط به معنای اطاعت نکردن از آنها در امور مربوط به دین است؛ بدان معنا که اگر آنها فرزند را به شرک و گناه دعوت کنند، نباید از آنها اطاعت کرد؛ اما باید مورد ملاحظت و محبت و احترام قرار گیرند؛ چنان که در آیه شریفه بر آن تصریح شده است: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ و اگر آن دو تلاش کنند برای اینکه تو چیزی را که بدان هیچ دانشی نداری همتای من قرار دهی، پس از آن دو اطاعت نکن؛ ولی در دنیا با آن دو به طور پسندیده هم‌نشینی کن ﴿(لقمان (۳۱): ۱۵)).

آیات متعددی در قرآن درباره حسن رفتار با والدین دال بر اهمیت و حتی وجوب احسان به پدر و مادر و احترام به ایشان آمده است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾ و پروردگارت فرمان داده است جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. هرگاه یکی از آن دو یا هر دوی آنها نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار و بر آنها فریاد مزن و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو ﴿(اسراء (۱۷): ۲۳ و نیز بقره (۲): ۸۳؛ نساء (۴): ۳۶؛ انعام (۶): ۱۵۱)). بدین ترتیب روشن می‌شود که قرآن بهترین و اخلاقی‌ترین راه را درباره نوع برخورد فرزندان با پدر و مادر ارائه کرده است و هرگز نفی تولی از آنها به معنای بی‌احترامی و نفی هرگونه رابطه مسالمت‌آمیز نیست.

استثنای حکم نفی تولی کفار

نکته‌ای که در پایان نوشتار و به عنوان تکمله بحث توجه به آن ضروری می‌نماید، این است که گاهی آدمی در وضعی قرار می‌گیرد که اگر بخواهد پایبندی خود را به معتقدات و دیانت خود حفظ کند، در معرض مشکلات جدی جانی و

مالی و ناموسی قرار می‌گیرد و چیزی که به دست می‌آورد، در حد آن چیزی نیست که از دست می‌دهد. در چنین وضعی قرآن کریم دستور خاصی ارائه می‌کند و در این باره تفاوتی میان کافر محارب و غیرمحارب وجود ندارد. این دستور خاص همان تقیه است که در ادامه درباره آن توضیح داده خواهد شد.

همسویی صوری با کفار (تقیه)

درباره معنای لغوی «تقیه» در میان اهل لغت اختلاف است؛ اما آنچه از مجموع دیدگاه‌ها به دست می‌آید، این است که لفظ تقیه به حسب لغت به معنای برحذر نگه داشتن و پرهیز کردن از بدی و شرور است (ر.ک: فیومی، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۳۹۲؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۴۰۲).

مفسران، اعم از شیعه و عامه، با توجه به معنای لغوی تقیه معنای اصطلاحی خاصی برای آن ارائه کرده‌اند. اگرچه تعبیرات آن‌ها مختلف است، معنای آن‌ها تقریباً یکسان است و منظور همه آن‌ها این است که هرگاه عمل و گفته‌ای برای جان و مال و حیثیت مسلمین و وابستگان آن‌ها زیان در پی داشته باشد، می‌توانند آن را که حق است نگویند و در ظاهر با مخالفان در عقیده و عمل همسویی نشان دهند؛ زیرا حفظ جان و آبرو در بسیاری از موارد از کتمان واقع و ابراز همسویی با مخالف دین مهم‌تر است (طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۳۵؛ فاضل مقداد، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۳۹۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۴۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۵۸؛ ابن‌العربی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۸). قرآن کریم نیز پس از نهی مسلمین از تولی کفار، این نکته را گوشزد می‌کند که در صورت بروز مشکلات جدی جانی و مالی و ناموسی می‌توان به راهکار تقیه تمسک کرد: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾ (آل عمران (۳): ۲۸).

مفسران از جمله علامه طباطبایی معتقدند که استثنا در این آیه استثنای منقطع است؛ یعنی استثنایی است بدون مستثمانه؛ چون آنچه به نظر می‌رسد مستثمانه باشد، در واقع مستثمانه نیست؛ زیرا اظهار محبت دروغی و از ترس، محبت واقعی نیست؛ همچنین اظهار سایر آثار ولایت اگر دروغی و از ترس باشد، ولایت واقعی نیست؛ چون خوف و محبت که مربوط به قلب است، دو صفت متضادند که دو اثر متقابل در قلب دارند؛ چگونه ممکن است در یک قلب متحد شوند؛ در نتیجه استثنای جمله «و هرکس چنین کند، از حزب خدا نیست، مگر آنکه توّلّی اش از ترس باشد»، استثنای متصل است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۲۴۰؛ قربانی لاهیجی، ۱۳۸۰، ج ۷، ص ۲۲۱).

قرآن کریم در صدر آیه پیش گفته و آیات متعدد دیگر، مسلمانان را از پذیرش ولایت کافران نفی کرده، اما در ذیل آیه شریفه راهی را برای حفظ مسلمین از گزند کافران قرار داده است؛ یعنی دوستی صوری و ظاهری با کفار ولو کافر محارب؛ زیرا دین جز این نمی‌خواهد و شارع دین هم جز این هدفی ندارد که حق را زنده کند و جان تازه‌ای ببخشد و بسیار می‌شود که تقیه کردن و بر حسب ظاهر طبق دلخواه دشمن و مخالفان حق عمل کردن مصلحت دین و حیات آن و مسلمانان را چنان تأمین می‌کند که ترک تقیه آن‌طور تأمین نمی‌کند.

نتیجه گیری

از پرتو آنچه در طول نوشتار گذشت، به این نتایج دست می‌یابیم که در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که مسلمانان را از پذیرش ولایت کافران نهی می‌کند؛ خصوصاً درباره کفار محارب که این نهی به صورت صریح تأکید شده است؛ اما باید به این نکته توجه داشت که صرف دوستی با کفار، خصوصاً کفار

غیرمحراب، و حسن معاشرت با آنان و رعایت اصول انسانی و حق همسایگی و خویشاوندی و... در حق آنان ممنوع نخواهد بود. فقط آن قسم از دوستی با آنان ممنوع است که مستلزم این باشد که مسلمانان تحت تأثیر آنان قرار بگیرند و مجری خواسته‌های آنان شوند. در این صورت است که استقلال و عزت مسلمین خدشه‌دار خواهد شد و خداوند هرگز چنین چیزی را در حق مسلمانان نمی‌پذیرد. در چنین حالتی مسلمین هیچ رابطه‌ای با خدا نخواهند داشت و از ولایت خداوند خارج می‌شوند: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ﴾؛ مگر اینکه ولایت‌پذیری از کافران به صورت ظاهری و صوری باشد. چنان‌که در خلال بحث نیز روشن شد، مسئله عدم جواز تولی مسلمین از کفار مسئله‌ای توافقی و مشترک بین مفسران شیعه و اهل سنت است؛ هرچند ممکن است بعضاً در مقام عمل خلاف آن مشاهده شود.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

** نهج البلاغه، چاپ صبحی صالح.

۱. آلوسی، محمود (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر (۱۴۲۰ق)، التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.
۳. ابن العربی، محمد بن عبدالله بن ابوبکر (۲۰۰۵)، أحكام القرآن، راجع أصوله و خرج احادیثه و علق علیه محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالفکر.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم.
۵. بجنوردی، حسن (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقهیة، قم: الهادی.
۶. جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵ق)، أحكام القرآن، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۷. حسینی جرجانی، امیر ابوالفتوح (۱۴۰۴ق)، آیات الأحکام، تهران: نوید.
۸. رازی، فخرالدین (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ سوم.
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم الدار الشامیه.
۱۰. راوندی، قطب الدین، (۱۴۰۵ق)، فقه القرآن فی شرح آیات الأحکام، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، چاپ دوم.
۱۱. شافعی، محمد بن ادریس (بی تا)، أحكام القرآن، [بی جا]: [بی نا].
۱۲. شبیری زنجانی، موسی (۱۴۱۹ق)، کتاب نکاح، قم: مؤسسه پژوهشی رای پرداز.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم.
۱۵. طبری کیهراسی، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۰۵ق)، أحكام القرآن، بیروت: دار الکتب العلمیه، چاپ دوم.

۱۶. فاضل مقداد، جمال‌الدین (۱۴۱۹ق)، کنز العرفان فی فقه القرآن، [بی‌جا]، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
۱۷. فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، قم: هجرت، چاپ دوم.
۱۸. فیومی، احمد‌بن‌محمد (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر، قم: دارالهجرة.
۱۹. قربانی لاهیجی، زین‌العابدین (۱۳۸۰)، تفسیر جامع آیات الأحکام، تهران: سایه، چاپ دوم.
۲۰. قرطبی، محمد‌بن‌احمد (۱۳۶۴)، الجامع لأحکام القرآن، تهران: ناصرخسرو.
۲۱. کاشف‌الغطاء، حسن‌بن‌جعفر (۱۴۲۲ق)، أنوار الفقاهة، نجف اشرف: مؤسسه کاشف‌الغطاء.
۲۲. کاظمی، جوادین‌سعید (۱۳۶۵)، مسالک الأفهام إلى آیات الأحکام، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ دوم.
۲۳. محقق حلّی، جعفر‌بن‌حسن (۱۴۰۸ق)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چاپ دوم.
۲۴. مراغی، میرعبدالفتاح (۱۴۱۷ق)، العناوین الفقهیة، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۵. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۷. موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۶۰)، تحریر الوسیلة، قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
۲۸. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۲۹. یزدی، محمد (۱۴۱۵ق)، فقه القرآن، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۳۰. یزدی، محمدکاظم (۱۴۱۴ق)، تکملة العروة الوثقی، قم: کتابفروشی داوری.